جلسه 143

شنبه 3/09/86

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در این بود که اگر شک کنیم که فعل غیر مسقط تکلیف هست یا نیست مقتضای اصل عملی چیست؟

عرض کردیم که تارة می دانیم که اگر فعل غیر مسقط باشد، بر ما جائز است تأخیر بیندازیم انجام این فعل را تا اینکه غیر آن را انجام دهد. ولد اکبر می داند یا احتمال می دهد که اگر قضاء صبی ممیز نسبت به نمازهای پدرش مسقط باشد پس بر این ولد اکبر واجب نیست مبادرت به قضاء. می تواند صبر کند تا صبی ممیز نمازهای پدر این ولد اکبر را قضاء کند و به او اکتفاء بشود.

در این صورت با فرض اینکه صبی ممیز ولو در آینده نمازهای پدر این ولد اکبر را قضاء می کند پس شک می کنیم در اصل حدوث وجوب نسبت به این ولد اکبر. چون وجوب قضاء بر ولد اکبر جمع نمی شود با ترخیص او در ترک قضاء و اکتفاء به قضاء صبی ممیز. شبیه آنچه که فرموده اند در باب کسی که در ابتداء وقت در وطن هست، در اثناء وقت سفر می کند. بزرگانی مثل آقای خوئی وآقای صدر فرموده اند که نمی شود بر این شخص خصوص نماز چهار رکعتی واجب بشود. بلکه مخیرا واجب می شود بر این شخص به نحو تخییر یا نماز چهار رکعتی در وطن یا نماز دو رکعتی در سفر. چرا؟

برای اینکه اگر واجب بشود بر این شخص نماز چهار رکعتی به نحو واجب تعیینی، پس چطور مجاز است تأخیر بیندازد و نماز چهار رکعتی را نخواند و به سفر برود و در سفر هم نماز دو رکعتی بخواند؟ این چه وجوب نماز چهار رکعتی است که جائز است ترکش برای همچنین شخصی؟

شما بین این مثال که کسی اول وقت حاضر است و بین کسی که اول وقت واجد الماء است، بین این دو مثال فرق چیست؟ کسی که اول وقت واجد الماء است در وسط وقت آب ندارد، آنجا هم فقدان ماء در اثناء وقت مسقط تکلیف به وضوء است. ولذا بعد از آن اگر نماز نخوانده تیمم می کند و تیممش هم صحیح است، اما عقاب می شود که چرا نماز با وضوء را ترک کردی. کیفیت حکم چگونه بود که در مورد صل مع الوضوء گفتید که در اثناء وقت که آب را از دست می دهید ولو این مسقط تکلیف است اما شما عقاب می شوید که چرا اول وقت نماز با وضوء نخواندید، اما در مورد حضر و سفر اینطور نیست. اگر بنا باشد کیفیت جعل یکسان باشد، در اینجا گفته اند الحاضر یصلی التمام ما لم یسافر. آنجا هم گفته اند الواجد للماء یصلی مع الوضوء ما لم یفقد الماء. اگر اینجوری است پس چرا حکمشان با هم فرق کرد؟

اینکه تیمم بدل اضطراری است وکسی که قادر است اول وقت وضوء بگیرد حق ندارد تأخیر بیندازد وضوء را، ولی قصر در سفر بدل اختیاری است، این درست، اما باید ببینیم در مقام ثبوت کیفیت جعل چگونه بود که تیمم شد بدل اضطراری، اما صلاة قصر در سفر شد بدل اختیاری. کیفیت جعل باید فرق کند. و کیفیت جعل هیچ فرقی نمی کند مگر به همین نحو که ما در مورد سفر و حضر بگوئیم واجب است بر مکلف جامع بین صلاة تمام فی الحضر أو القصر فی السفر. واجب، واجب تخییری است، اما در مورد وضوء واجب تعیینی است نماز با وضوء لکن کان قادرا علی ذلک.

پس به نظر ما در جائی که واجب نباشد بدار بر مکلف قبل از فعل غیر، این معنایش این است که فعل غیر اگر مسقط باشد مانع است از حدوث وجوب. ولذا اگر شک هم بکنید که هل قضاء الصبی الممیز مسقط لتکلیف الولد الاکبر أم لا، شک می کنیم در اصل حدوث وجوب قضاء، برائت جاری می کنیم.

سؤال وجواب: ثبوتا باید وجوب قضاء بر ولد اکبر بشود مشروط به شرط متأخر، مشروط به عدم قضاء الغیر ولو الی آخر الوقت. یا باید فرمایش آقای صدر را بگوئیم، بگوئیم بر ولد اکبر طبیعی قضاء واجب است اعم از قضاء خودش یا قضاء دیگری، راه دیگری وجود ندارد.

بله اگر واجب ما واجب وضعی بود نه تکلیفی، مثل دین در خمس و زکات. مکلف بدهکار شد به خمس مثلا. شک می کنیم آیا تبرع غیر که مثلا پدرش آمد خمس او را پرداخت کرد مجزی است یا مجزی نیست؟ اختلاف است بین فقهاء، مرحوم آقای خوئی می گوید مجزی نیست، نسب الی المشهور که مجزی است. حالا ما شک کردیم خواستیم اصل عملی جاری کنیم. اینجا چون خمس حکم وضعی است، مسقطیت فعل غیر مانع از حدوث حکم وضعی نمی شود. این آقا بدهکار بود به خمس، اما تبرع غیر مسقط این خمس شد. اگر هم شک کردیم مسقط هست یا مسقط نیست استصحاب می کنیم بقاء دین را بنابر استصحاب در شبهات حکمیه. این مشکلی ندارد.

بلکه چون وجوب اداء خمس واجب فوری است بعد از حلول سنة، اگر من مکلف تأخیر بیندازم اداء خمس را، نسبت به وجوب فوری آن عصیان کرده ام. ممکن است تبرع غیر مسقط باشد، اما چون واجب، واجب فوری است منافات با عصیان آن وجوب فوری توسط مکلف ندارد. مکلف عصیان کرد وجوب فوری اداء خمس را ولو در ادامه تبرع غیر مسقط تکلیف باشد. اینجا هم اشکال ندارد. استصحاب کنید بقاء وجوب را. چرا؟ برای اینکه وقتی وجوب اداء خمس فوری شد، حتی اگر فعل الغیر مجزی باشد کشف نمی کند که از اول وجوبی در کار نبود. اتفاقا واجب، واجب فوری است، فورا ما باید انجام می دادیم، تأخیر جائز نبود. شک می کنیم تبرع غیر مسقط خمس هست یا نیست استصحاب می گوید هنوز تکلیف به خمس باقی هست.

کلام واقع می شود در آن قسم چهارمی که آقای صدر بیان کرد. قسم چهارمی که آقای صدر بیان کرد این بود که: فعل غیر اگر مسقط باشد بخاطر این است که مانع است از استیفاء محبوب. همان مثال را تکرار کنیم: مولا به عبدش گفتیم برای من چلوکباب تهیه کن، و ما احتمال می دهیم همسایه که برای مولا آش آورد و او روی تعارف خورد مسقط تکلیف باشد. اما اگر مسقط باشد نه بخاطر استیفاء محبوب است، نه بخاطر زوال محبوبیت است، بلکه بخاطر این است که مولا دیگر تمکن ندارد با شکم پر از آش چلوکباب بخورد.

در این صورت فرض هم می کنیم که اگر فعل غیر (آن آش آوردن همسایه و دادن آن به مولا) مسقط تکلیف عبد باشد، پس واجب است بر این عبد بدار. یعنی مولا حبش نسبت به این چلوکباب آوردن عبد حبٌّ لایرضی بترکه. اینطور است. نه اینکه حبٌّ یرضی بترکه. نخیر حبٌّ لایرضی بترکه.

منتهی نمی دانیم آیا فعل غیر مانع است از استیفاء محبوب مولا، در نتیجه واجب بر من عبد می شود واجب مقید. آوردن چلوکباب قبل از آوردن همسایه نسبت به آش. واجب می شود مقید. اگر فعل غیر مانع نباشد بر من عبد واجب می شود طبیعی چلوکباب آوردن چه قبل از آش آوردن همسایه چه بعد از او.

پس یک حبی تعلق گرفته است به فعل حبٌّ لایرضی المولا بترکه، نمی دانیم محبوب مولا چیست. محبوب مولا طبیعی فعل است یا محبوب مولا فعل است مقیدا به عدم فعل غیر، چلوکباب آوردن قبل از اینکه همسایه آش بیاورد. این محبوب مولا است. و باید این مقید را عبد انجام دهد.

مرحوم آقای صدر فرموده در این صورت معلوم است که ما یقین داریم که مولا یک حبی دارد به فعل و راضی به ترک آن نیست، شک می کنیم آیا بعد از فعل غیر می توانیم وقادریم محبوب مولا را تحصیل کنیم یا قادر نیستیم. می شود مورد شک در قدرت. و در موارد شک در قدرت که آیا من قادرم محبوب مولا را تحصیل کنم یا نه، عقل حکم به احتیاط می کند. اصالة الاشتغال در موارد شک در قدرت جاری می شود.

در این قسم رابع حق با مشهور است که مجرای قاعده اشتغال است، ولو استصحاب هم در شبهات حکمیه جاری نشود باز قاعده اشتغال محکّم است و نه برائت. اما این فرض، فرض غیر متعارف است. چون آقای صدر فرمود در فروض متعارف فقهیه اگر فعل الغیر مسقط باشد به نحوی است که مکلف می تواند تأخیر بیندازد فعل را ترک کند بدار را و اکتفاء بکند به فعل الغیر.

اقول: این فرمایش آقای صدر در قسم رابع تمام نیست. چرا؟ برای اینکه تارة مکلف موقعی ملتفت می شود به این تکلیف، که غیر اتیان کرده به فعل. بعد از اینکه همسایه آش برد پیش مولا و تعارف کرد میل کنید، بعد از آن تازه به من عبد خبر رسید، این واسطه خبر دیر رسید آمد گفت چند ساعت پیش مولا به من دستور داد به تو بگویم که برای نهار چلوکباب بپز. فرض این است که اطلاق لفظی هم نداریم، خود این مخبر دیر که آمده درست هم یادش نیست که مولا چی گفته. حرفهایش مجمل است. اطلاق لفظی ندارد که به اطلاق لفظی تمسک کنیم بگوئیم در هر تقدیر باید من چلوکباب را بپزم. نه، دلیل اطلاق ندارد. خب نوبت رسیده به اصل عملی.

جناب آقای صدر! اینجا مورد شک در قدرت نیست. اینجا مورد دوران متعلق است بین مقدور قطعی و غیر مقدور قطعی. و شما در قاعده اشتغال فرق گذاشتید و کار زیبائی هم کردید فرق گذاشتید بین شک در قدرت و دوران امر بین تعلق تکلیف به مقدور قطعی و غیر مقدور قطعی.

این را توضیح بدهم: یکوقت مولا می گوید: أکرم زیدا العالم، اما نمی دانم قدرت دارم بر اکرام زید عالم یا نه. می شود شک در قدرت. اجماع داریم و ارتکاز عقلاء داریم که در مورد شک در قدرت اصالة الاشتغال است. اما یک موقعی نمی دانیم مولا گفته است أکرم زیدا العالم یا گفته أکرم زیدا النجار. اگر گفته أکرم زیدا العالم، من ضعیف کی دستم می رسد بروم زید عالم را پیدا کنم و اکرامش کنم. قادر نیستم بر اکرام زید عالم. اما اگر گفته أکرم زیدا النجار، زید نجار هم مثل خودمان هست هر روز او را می بینم، قادرم بر اکرام او. این می شود دوران امر بین تعلق تکلیف به مقدور قطعی (اکرام زید نجار) و غیر مقدور قطعی (اکرام زید عالم). عقلاء و عقل در اینجا اکرام زید عالم را اصلا نادیده می گیرند می گویند اینکه مقدور نیست او را رها کن، اکرام زید نجار که مقدور است خب مشکوک الوجوب است برائت جاری می کنیم.

آقای صدر تعبیر زیبائی دارد، می گوید اینجا علم هم داشته باشیم به وجود یک تکلیف، منجز نیست. چرا؟ برای اینکه جامع بین ما یقبل التنجیز و ما لایقبل التنجیز. و الجامع بین ما یقبل التنجیز و ما لایقبل التنجیز غیر منجز. علمش اینطور است، تا چه برسد به استصحاب. و با این مطلب خیلی از مشکلات را در قاعده اشتغال حل می کند.

اقول: می گوئیم جناب آقای صدر! مشکل همه را حل کردید. خب اینجا هم خوب بود این بحث را مطرح می کردید. من نمی دانم محبوب مولا فعل المکلف است بشرط لای از فعل غیر، یا فعل المکلف است لابشرط. اگر محبوب مولا فعل مکلف باشد لابشرط از فعل غیر، یعنی چلوکباب ببریم پیش مولا چه قبل از آش و چه بعد از آش، اگر این است می شود مقدور قطعی. اگر محبوب مولا فعل مکلف است بشرط لا از سبق فعل غیر، چلوکباب بردن قبل از اینکه همسایه آش ببرد برای مولا. الان هم وقتی من خبردار شدم که مولا ظرف آش را روی اجبار همسایه سر کشید، دیگر استیفاء این محبوب مولا می شود غیر مقدور قطعی. و اینجا حتی استصحاب هم جاری بشود و بگوید وجوب هست به درد نمی خورد به تعبیر خودتان، تا چه برسد که بخواهید قاعده شک در قدرت را اجراء کنید.

سؤال وجواب: در دوران امر بین الاقل و الاکثر اتیان اکثر مقدور است. یعنی شما می توانید نماز بخوانید با سوره. تکلیف دائر است امرش بین دو تا مقدور قطعی. همانجا هم اگر من مکلف عاجز باشم از اکثر، مثل همان مثالی که آن روز زدیم که معتادی که اگر صوم مع الاجتناب عن الدخان الغلیظ واجب باشد می گوید من اگر هر ساعت یک پک به سیگار نزنم می میرم، قادر نیستم بر صوم بدون آن. آنجا هم همین را گفتیم، گفتیم امر متعلق تکلیف دائر است بین الصوم المشروط بعدم الدخان الغلیظ یا طبیعی صوم. ولذا چون متعلق تکلیف مردد است بین طبیعی صوم که مقدور قطعی است یا صوم مشروط به عدم دخان غلیظ که غیر مقدور قطعی است بر این معتاد، لذا این معتاد برائت جاری می کند.

اما اگر قبل از فعل غیر منجز بشود تکلیف، به من خبر بدهند که ساعت 8 صبح ترافیک نبود، سریع واسطه آمد خبر داد، منتهی فراموشکار است اطلاق لفظی منعقد نشد در خبرش. گفت مولا گفته است که چلوکباب بپز، اما نمی دانم گفته مشروط به اینکه قبل از آش آوردن همسایه بیاوری یا همچنین حرفی نگفت. یادم نیست. امروز مولا یک حرفی از چلوکباب بردن زد، جزئیاتش یادم نیست. می گوئیم خیلی خوب ما مجبوریم اصل عملی جاری کنیم، اینجا می شود دوران الامر بین الاقل و الاکثر. جناب آقای صدر ما اینها را از شما یاد گرفتیم، وقتی که وجوب معلوم است اما نمی دانم واجب عبارت است از طبیعی فعل یا فعل مشروط به عدم سبق فعل غیر. آیا واجب است بر من چلوکباب بردن برای مولا یا چلوکباب بردن برای مولا قبل از آش بردن همسایه. اینجا دوران امر بین اقل و اکثر است. شمای مشهور نظرتان این است که می گوئید برائت جاری می کنیم از وجوب اکثر، یعنی می توانیم اکتفاء کنیم به طبیعی چلوکباب بردن. از آن شرط مشکوک برائت جاری می شود. نتیجه اش این می شود که هر وقت دلمان خواست می توانیم چلوکباب ببریم پیش مولا.

جناب آقای صدر! با این بیان شما تنجیز اقل که اصل چلوکباب بردن پیش مولا است با قاعده اشتغال است؟ یا نه با علم اجمالی است. علم اجمالی مردد بین اقل و اکثر منجز اقل است. حالا اگر کسی قاعده اشتغال را در شک در قدرت قبول نداشت، مثل مرحوم آقای تبریزی که می فرمود در موارد شک در قدرت شک می کنیم در اصل وجود تکلیف. چون تکلیف مشروط به قدرت است، شک در قدرت مثل شک در بلوغ می ماند. چه جور اگر آدم شک در بلوغ بکند برائت جاری می کند از تکلیف، شک در قدرت هم بکند برائت جاری می کند از تکلیف.

اما اینجاها را که نمی گوید. اینجا علم اجمالی که مردد است بین الاقل و الاکثر او منجز اقل است.

ما یک حرفی داریم در این موارد، مطرح می کنیم روی آن تأمل کنید این بحث را تمام می کنیم وارد بحث بعد بشویم: ما در جاهایی که در اقل و اکثر در ابتداء وقت قادریم بر اتیان اکثر، ولکن اگر در ابتداء وقت اتیان نکنیم اکثر را، دیگر در آخر وقت قادر به اتیان اکثر نیستیم، فقط قادریم به اتیان اقل. مثلا نمی دانم واجب است نماز مغرب و عشاء (در وقت اختیاری) قبل از نصف شب خوانده بشود یا قبل از اذان صبح. محل بحث است دیگر. دوران امر می شود بین اقل و اکثر. اما اکثر را تا نصف شب می شود انجام داد. اکثر چیست؟ اکثر احتیاط است. تا نصف شب احتیاط ممکن است، که نماز در داخل وقت یقینی بخوانیم. نصف شب که گذشت دیگر وقت احتیاط به اتیان اکثر گذشت. دیگر فقط می شود اقل را یعنی آن مشکوک را آورد. ما در این موارد گفتیم مقتضای علم اجمالی احتیاط است. چرا؟ برای اینکه برائت از تقید واجب (مغرب و عشاء) به اینکه حتما قبل از نصف شب خوانده بشود را مشهور جاری می کنند، اما این برائت معارضه می کند با یک برائت دیگر. کدام برائت؟ برائت از بقاء تکلیف به نماز مغرب و عشاء در حق کسی که تا نصف شب نماز نخواند. برائت می گوید که شک می کند این آقا که بعد از نصف شب تکلیف دارد به نماز مغرب و عشاء خواندن تا قبل از اذان صبح یا نه. بقاء این وجوب می شود مشکوک. برائت جاری می شود از بقاء وجوب. و ما می دانیم یکی از این دو برائت ها دروغ است. چرا؟ برای اینکه یا نماز مغرب و عشاء مشروط است که قبل از نصف شب خوانده بشود، پس آن برائت اولی دروغ است. برائت اولی برائت بود از شرطیت. یا مشروط نیست به اینکه قبل از نصف شب خوانده بشود، پس این برائت از بقاء وجوب دروغ است. اگر مشروط نباشد به اینکه قبل از نصف شب خوانده بشود خب وجوب تا اذان صبح هست دیگر. این برائتین تعارضتا و تساقطتا، باید احتیاط کرد.

مانحن فیه هم همینجور است. من نمی دانم آیا بر من واجب است چلوکباب ببرم پیش مولا مشروط به اینکه قبل از آش بردن همسایه باشد یا مشروط نیست. برائت چه می گوید؟ می گوید بگو انشاءالله مشروط نیست. خیلی خوب حرفی نداریم. اما من چلوکباب نبردم پیش مولا تا اینکه همسایه در زد و من هم دارم نگاه می کنم، آش را آورد جلو مولا آنقدر تعارف کرد تا مولا خورد، من هم چلوکباب پیش مولا نبردم. اگر واجب چلوکباب بردن قبل از آش بود الان دیگر تکلیف ساقط شده است. پس احتمال می دهم که تکلیف من الان دیگر بعد از آش بردن همسایه ساقط شده باشد. برائت از بقاء وجوب جاری می شود می گوید شک داری الان وجوبی هست یا نه برائت جاری کن. معارضه می کند با آن برائت قبلی. و من می دانم یکی از این دو برائت دروغ است. چون یا چلوکباب بردن پیش مولا مشروط است که قبل از آش باشد، پس برائت از شرطیت دروغ است. یا مشروط نیست، پس الان هم که آش بردند پیش مولا باز واجب است امتثال، هنوز هم وقت هست و فرصت هست چلوکباب ببرم، پس این برائت از بقاء وجوب دروغ است. اگر واجب طبیعی چلوکباب بردن پیش مولا باشد خب الان هم بعد از آش بردن همسایه وجوب هست.

سؤال وجواب: برائت از تقیید اثبات اطلاق نمی کند، فقط معذر است. برائت از تقیید فقط می گوید تو معذوری در ترک مقید، اما اینکه متعلق تکلیف ما مطلق است را نمی تواند اثبات کند الا به نحو اصل مثبت.

حتی اگر استصحاب را هم قبول کنیم که این اشکال به آقای صدر وارد نیست. آقای صدر گفت بدار واجب نیست، در این قسم رابع هم گفت بدار واجب نیست، ولکن بعد از فعل غیر حتما باید من این فعل را خودم انجام بدهم، آقای صدر اینجور گفت دیگر. یعنی برائت از تقید واجب را به عدم سبق فعل غیر این برائت از تقیید واجب را آقای صدر جاری کرد. گفت برائت می گوید فعل واجب بر من مقید نیست که قبل از فعل غیر باشد. این علم اجمالی ما را آقای صدر قبول نکرد. ممکن است کسی بگوید آقای صدر حق دارد قبول نکند. چرا؟ برای اینکه بعد از آش بردن همسایه شک در بقاء وجوب که می کنیم استصحاب می گوید وجوب باقی است.

می گوئیم نه، استصحاب ولو می گوید وجوب باقی است اما اثبات نمی کند که متعلق من چیست. این می شود اصل مثبت. استصحاب می گوید وجوب باقی است اما متعلق من چیست؟ نمی دانیم. شاید متعلقش عبارت باشد از فعل مقید. اصل مثبت است دیگر. اگر وجوب باقی باشد متعلقش فعل مطلق است، اما استصحاب بقاء وجوب بخواهد اثبات کند که پس متعلق وجوب مطلق است نه مقید می شود اصل مثبت دیگر. وقتی که ثابت نشد، شاید متعلق وجوب فعل مقید است که الان قدرت بر امتثال آن ندارم. اگر واجب فعل مقید باشد یعنی چلوکباب بردن قبل از آش بردن همسایه. الان دیگر آش را همسایه برد داد به مولا و مولا خورد، دیگر این مقید مقدور نیست.

پس استصحاب وجوب چون اثبات نمی کند که متعلق من فعل مطلق است و اگر متعلقش فعل مقید باشد قابل تنجیز نیست چون مقدور نیست، ولذا استصحاب هم مشکل را حل نمی کند.